

ایستادگان بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی

اجتماعی - اقتصادی محمدرضا شاه، تشنه‌های سیاسی‌ای که به واسطه این برنامه‌ها تشدید شده بود مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ و سرانجام علل وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ارائه می‌شود. تفصیل مطالب به شرح زیر می‌باشد:

بخش یکم - پیشینه تاریخی: مؤلف در ابتدای این بخش به تبیین ساختار اجتماعی ایران در سده نوزدهم می‌پردازد و پیچیدگی‌های قومی، زبانی و مذهبی را ناشی از ویژگی‌های طبیعی سرزمین ایران می‌شمرد و ساختار اجتماعی ایران را در سده نوزدهم، شبیه به موزاییک عجیبی می‌داند که اجزای آن اندازه‌ها و رنگ‌های متفاوت دارند سازمان‌های غیر طبقاتی را نیز نشانگر ساختار اجتماعی می‌داند. او معتقد است ستیز گروه‌های غیر طبقاتی برای بدست آوردن منابع آب، دستیابی به ثروت یا محکوم کردن دیگران و رقابت برای بدست آوردن مناصب محلی موجب تقویت پیوندهای گروهی گشت که منجر به عدم تشکیل طبقات اجتماعی - اقتصادی حتی در بین افرادی که شیوه تولید همسان و روابط یکسان با نهادهای اداری داشته‌اند شده بود. وی پادشاهان قاجار را نیز با تمام تلاششان در ایجاد یک بوروکراسی اداری متمرکز، ناموفق می‌داند و بیان می‌کند که قاجارها با دو سیاست مکمل "عقب نشینی به هنگام رویارویی با مخالفان بخصوص رهبران روحانی" و "تحریک اختلاف در جامعه چند پاره و متفرق" بر تخت باقی ماندند. نویسنده برای ریشه‌یابی "انقلاب مشروطه" به "نفوذ و تأثیر غرب" می‌پردازد و معتقد است غرب از دو راه روابط قاجار با جامعه ایران را تضعیف می‌کرد: اول با نفوذ اقتصادی غرب؛ این نفوذ که موجب تهدید بازارهای سنتی می‌شد، موجب یکپارچگی طبقاتی از تاجر و بازرگانان محلی که به سبب بیوندشان با اقتصاد سنتی و ایدئولوژی سنتی تشیع به "طبقه متوسط سنتی" معروف شده بودند شد. دیگر اینکه نهادهای نوین آموزشی که زمینه رواج مفاهیم و اندیشه‌های جدید، گرایش‌های نو و مشاغل جدید را فراهم ساخت موجب تشکیل طبقه متوسط حرفه‌ای جدیدی به نام "طبقه روشنفکر" گشت. نویسنده برای این دو طبقه در اعتراض‌هایی که منتهی به انقلاب مشروطه شدند نقش مهمی قائل است و می‌گوید: "انقلاب مشروطه" هر چند به صدور فرمان تأسیس مجلس شورای ملی از سوی مظفرالدین شاه انجامید ولی "مبارزه برای مشروطیت" تازه آغاز شده بود که سرانجام به "جنگ داخلی" بین مشروطه‌خواهان و طرفداران استبداد انجامید. مؤلف برای تبیین "ظهور رضاشاه به دوره از هم پاشیدگی" سالهای ۱۲۸۸-۱۳۰۰ می‌پردازد که با کودتای سیدضیاء به پایان رسید. او "رضاشاه" شدن رضاخان که در طول چهار سال از وزارت جنگ در کابینه سید ضیاء آغاز شده بود را، حرکتی آهسته، ولی بی‌وقفه می‌داند. او سپس به دوران "سلطنت رضاشاه" (۱۳۰۴-۱۳۲۰) می‌پردازد و معتقد است رضاشاه نظامی را بی‌ریزی کرده بود که سه پایه نگهدارنده آن "ارتش نوین"، "بوروکراسی اداری" و "بشپتیایی دربار" بود و بیان می‌کند روابط "رضاشاه و جامعه ایران" به نسبت اقتدار مختلف تفاوت داشته است؛ زیرا رضا شاه در جلب خانواده‌های اشرافی می‌کوشید اما نتوانست حمایت کامل طبقه متوسط سنتی و جدید را بدست آورد.

بخش دوم: "سیاست ستیز اجتماعی". مؤلف در این بخش نشان می‌دهد که چگونه "پادشاهی نظامی" رضاشاه به پادشاهی "ضعیف و گرفتار" محمدرضا انجامید و با فروپاشی استبداد، ناراضی‌های سرکوب شده شانزده ساله بروز کرد. لیکن این نظام سیاسی مجدداً شروع به تغییر کرد. محمد رضا به آهستگی "فریبی تغییر از پادشاهی ضعیف و گرفتار به پادشاهی نظامی" بود. با نخست‌وزیری مصدق تضاد نخست‌وزیر اصلاح‌طلب و پادشاه تمامیت‌خواه به اوج خود می‌رسد که سرانجام به کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی مصدق می‌انجامد. مؤلف سپس به دوران فعالیت حزب توده در طول سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ می‌پردازد و آن را به شش دوره تقسیم می‌کند، شکل‌گیری (شهریور ۱۳۲۰ - مهر ۱۳۲۱)، گسترش در شمال (آبان ۱۳۲۱ - مرداد ۱۳۲۲)، گسترش در جنوب (مرداد ۱۳۲۲ - مهر ۱۳۲۵)، سرکوب (مهر ۱۳۲۵ - بهمن ۱۳۲۸) و دوره تجدید حیات (بهمن ۱۳۲۸ - مرداد ۱۳۳۲). مؤلف با نگاه طبقاتی حزب

تاریخ تحولات معاصر ایران از آنجایی که به ندرت مورد بحث و بررسی جدی قرار گرفته است، نکات و مضامین بحث‌انگیز بسیار دارد و علیرغم اینکه توجه و علاقه به تحولات ایران معاصر در طول سال‌های اخیر و به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رشدی چشمگیر داشته است؛ نوشته‌های تاریخی که برآوردن این نیاز عمومی را بر عهده گرفته‌اند، اغلب سطحی و شتابزده‌اند.

آنچه «ایران بین دو انقلاب» را از بسیاری آثار منتشر شده دیگر در این دوره متمایز می‌سازد «منظور داشتن زمینه جامعه‌شناسی سیاسی در بررسی‌های تاریخی» و «سابقه مطالعات و تحقیقات مؤلف از مدت‌ها قبل از انقلاب اسلامی است». یرواند آبراهامیان - استاد ایرانی الاصل دانشگاه نیویورک - بیان می‌کند که قصد اولیه او در نگارش این اثر، بررسی پایگاه طبقاتی حزب توده بوده است. با پیروزی انقلاب اسلامی توسط نیروهای مذهبی - و نه حزب توده - وی تصمیم می‌گیرد حوزه مطالعات خود را گسترده‌تر نماید و با بهره‌گیری از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی (همبستگی پیچیده دولت و جامعه و نفی تصور جدایی آنها و تأثیر سیاست از سازمان‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی) به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه توسعه اقتصادی - اجتماعی به تدریج ویژگی‌های زندگی سیاسی در ایران را از انقلاب مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی شکل داده است و می‌کوشد به تحلیل بنیادها و شالوده‌های اجتماعی سیاست معاصر ایران بپردازد. کتاب به سه بخش تقسیم شده است: در بخش نخست با بررسی "سده نوزدهم"، "انقلاب مشروطه" و "حکومت رضاشاه" پیشینه تاریخی لازم برای فهم تحولات ایران نوین ارائه می‌شود. در بخش دوم، زمینه اجتماعی دگرگونی‌های سیاسی سال‌های فروپاشی حکومت رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) تا تشکیل حکومت خودکامه محمدرضا شاه (مرداد ۱۳۳۲) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و در بخش پایانی هم ضمن توصیف برنامه‌های



را عمدتاً در طبقه متوسط می‌داند و معتقد است که حزب در بین طبقه کارگر شهری، طبقه متوسط سنتی و دهقانان، نفوذی اندک داشت. وی ترکیب قومی حزب توده را نشان دهنده پایگاه عمده طبقاتی حزب در استانهای تهران، گیلان، مازندران و آذربایجان می‌داند، ولی برای دو اقلیت آذری زبانها و مسیحیان آشوری نیز نقش ویژه‌ای در حزب توده قایل است.

بخش سوم - ایران معاصر: مولف در این بخش در پی آن است تا ثابت کند سیاست توسعه ناهمگون علت اصلی انقلاب ۵۷ بوده است. او دوران ده ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد را دوره "تثبیت قدرت" شاه می‌داند و اوج این تلاش را سرکوب مخالفت‌های مردم با طرح شش ماده‌ای معروف به انقلاب سفید می‌شمرد. وی دو تفسیر بسیار متفاوت از وقوع انقلاب را "نیمه درست" می‌خواند، یکی تفسیر موافقان رژیم شاه که سبب وقوع انقلاب را سنتز دگر مردم و عدم درک نوسازی شاه از سوی آنان می‌دانند دیگری تفسیر مخالفان رژیم شاه که نوسازی ناکافی شاه و دست نشانده بودن او بوسیله سازمان "سیا" را در عصر ملی‌گرای، علت اصلی انقلاب برمی‌شمارند وی معتقد است که علت اصلی انقلاب این بود که شاه هماهنگ با نوسازی در حوزه اقتصادی - اجتماعی و گسترش طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر، نتوانست به نوسازی در حوزه سیاسی بپردازد. این ناتوانی حلقه‌های پیوند دهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد و راههای ارتباط بین نظام سیاسی و مردم را بست و بدین ترتیب از دیدگاه مولف، شکاف میان نظام اقتصادی - اجتماعی توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته آن چنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می‌توانست کل رژیم را متلاشی سازد. پس انقلاب را نه به دلیل توسعه بیش از حد و یا توسعه نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناهمگون می‌داند. مولف مخالفان نظام را در این دوره به سه بخش تقسیم می‌کند: احزاب سیاسی - مثل حزب توده، نهضت آزادی و جبهه ملی، "مخالفان روحانی" از جمله شاعران امام خمینی مثل آیت‌الله منتظری، [شهادت] مطهری، [شهادت] بهشتی، [آیت‌الله] خاتمی و حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، "گروههای چریکی" مانند فدائیان خلق، مجاهدین خلق، مارکسیستهای منشعب از مجاهدین و گروههای کوچک مسلمان محلی و گروههای کوچک مارکسیست.

مولف سپس اعتراض علنی طبقه متوسط و طبقه کارگر را معلول دو بحران غیر منتظره اقتصادی و فشارهای خارجی برای حقوق بشر می‌داند که به سرنگونی شاه به رهبری امام خمینی انجامید.

مولف در نتیجه‌گیری به این نکته می‌پردازد که انقلاب اسلامی خط پهلانی بر این نظریه رایج می‌کشد که نوسازی به دین‌زدایی و گسترش شهرنشینی به تقویت طبقات جدید و تضعیف طبقات سنتی می‌پردازد. انقلاب اسلامی، پژوهش‌گر را با این پرسش مرتبط می‌سازد چرا انقلاب ۱۳۵۷ که بیشتر محتوای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشت شکل ایدئولوژیکی کاملاً مذهبی به خود گرفت؟ وی در پاسخ به این سؤال نقش امام خمینی را مهم ارزیابی می‌کند و اذعان می‌نماید که ایشان با زندگی ساده در جامعه‌ای که رهبران سیاسی آن هزار چهره بودند و با رهبری هوشمندانه طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی و اجتماعی را پیرامون خود جمع کرد. امام خمینی با دفاع قدرتمندانه از انبوه نارضایتی‌های عمومی، همراهی مردم حتی طبقه متوسط جدید که همیشه به روحانیت بدبین بودند را بدست آورد.

سخن آخر آنکه به نظر می‌رسد مولف هر چند در علت یابی‌ها کوشیده است با پرهیز از یکسوی نگری به تاریخ معاصر ایران بپردازد اما برخی از نکات و مضامین بحث‌انگیز را رها نموده و برای پارای از پدیده‌های تاریخی نقشی بیش از آنچه داشته‌اند، قایل شده است.

یرواند آبراهامیان

ترجمه
کاظم فیروزمند
حسن شمس آوری
محسن مدیر شانه چی

شماره ۱۳۰ گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چهارم علوم انسانی

